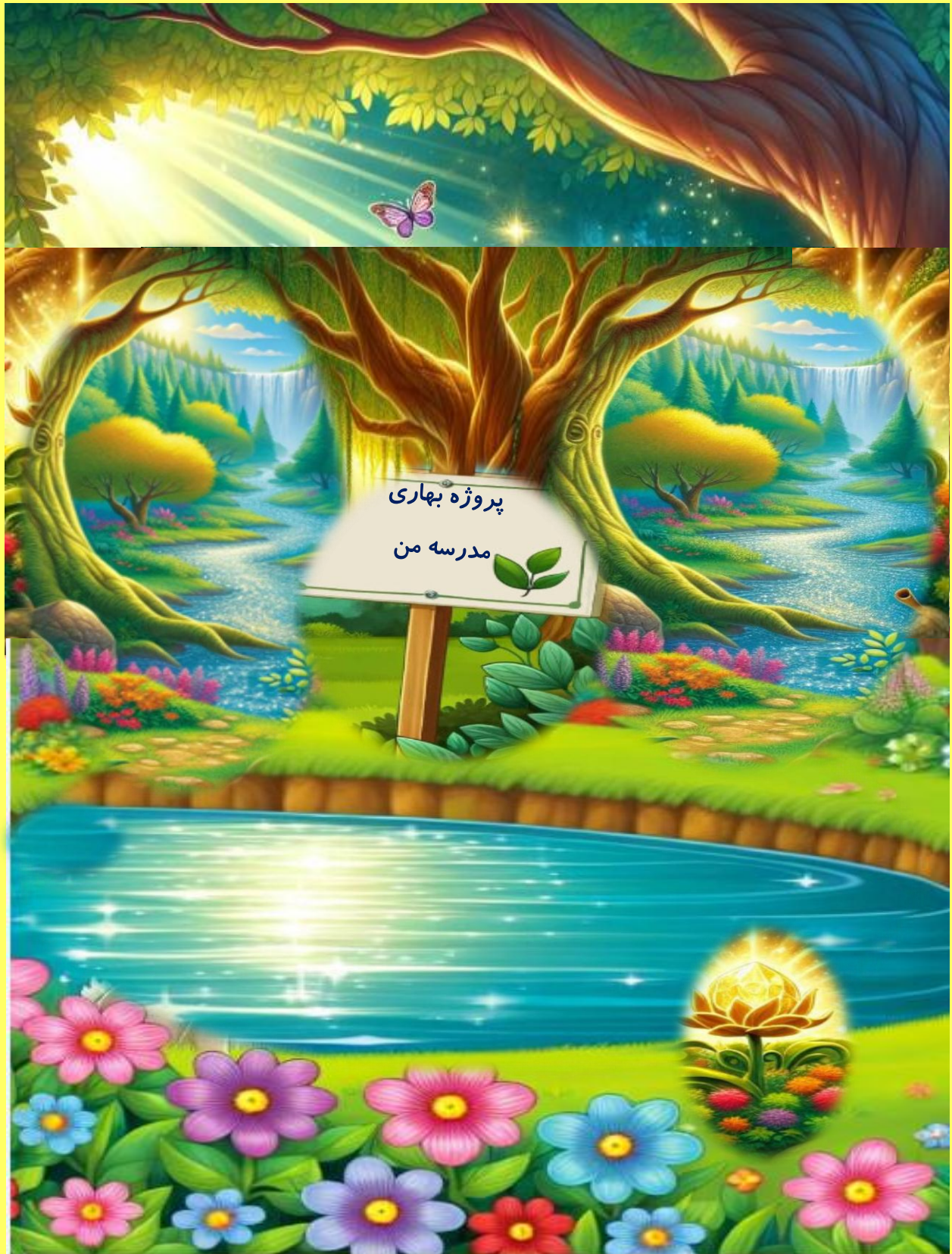




به نام خداوند بخشنده مهربون

اللهم عجل لوليک الفرج

ثمین و مادرش در مدرسه یک پروژہ بهاری ویژه ترتیب می دهند. این کار باعث ایجاد هیجان و کار گروهی در بین دانش آموزان می شود. بیا بید با داستان همراه شویم. یک ماجراجویی لذت بخش که زیبایی بهار واقعی و مسئولیت های ما را در قبال او بیان می کند.

✓ مشخصات داستان

- داستان آموزشی
- گروه سنی: نوجوان
- موضوع مذهبی

فصل اول: بیداری بهار

با ذوب شدن آخرین بقایای برف زمستانی، ثمین هیجان عمیقی داشت. روزها طولانی تر می شدند و گهگاهی خورشید از پشت ابرها سرک می کشید و درخشش گرمش را بر زمین می افکند. برگ های سبز پر جنب و جوش و رنگارنگ شروع به جوانه زدن کردند و گل ها و شکوفه ها باغ را رنگ آمیزی و منظره زیبایی را ایجاد می کردند. ثمین بهار را دوست داشت؛ چون زمان تجدید حیات بود، فصلی که او را پر از حس ماجراجویی می کرد. او در این فصل جادویی سال می توانست به کشف چیزهای شگفت انگیزی در طبیعت بپردازد. به ایوان خانه رفت و عطر شیرین شکوفه های یاس را استشمام کرد. ثمین گفت: "امروز، من تصمیم گرفته ام، روزی برای ماجراجویی داشته باشم".

مادرش از حیاط خانه ثمین را صدا کرد، "می آی به من در باغ کمک کنی؟ ثمین با فریاد پاسخ داد "فقط یک دقیقه بهم فرصت میدید تا پیام". بهار فصل مورد علاقه او بود. او می خواست از هر لحظه آن استفاده کند. پس از صرف صبحانه، ثمین سریع دفترچه طراحی و چند مداد رنگی خود را برداشت و سپس با عجله به سمت مادرش رفت. باغ پر از لاله ها و نرگس ها و سنبل ها بود که همه برای جلب توجه با هم رقابت می کردند! او در حالی که به سمت تکه ای از گل های مروارید می رفت گفت: "بین مامان چقدر همه چیز زیباست". مادرش پاسخ داد: "واقعاً همین طور است، بهار همه چیز را زنده می کند، پروژه باغ سال گذشته در مدرسه را به یاد داری؟". ثمین سری تکان داد و هیجان کاشتن بذرها و تماشای رشد آنها را به یاد آورد. "ما، در آن پروژه چیزهای زیادی در مورد نحوه رشد گیاهان و انواع مختلف گل ها یاد گرفتیم". "مامان! من می خواهم پروژه خاصی در این بهار انجام دهم، کاری که همه بچه های مدرسه را درگیر کند".

مادر لبخندی زد و گفت: "این ایده فوق العاده ای است، چه چیزی در ذهن داری؟"!!!!

ثمین گفت: "من می خواهم یک گنج یابی بهاری ترتیب دهم!". چشمانش از شوق برق می زد.

ما می توانیم سوالات معماگونه ای در مورد بهار در گوشه گوشه حیاط مدرسه پنهان کنیم تا بچه ها با دنبال کردن و پاسخ گفتن به معماها به گنج برسند، در واقع با سوال و سرگرمی به همه بچه ها درباره "بهار" آموزش دهیم !!!!.

مادر ثمین که معلم او نیز بود گفت: "به نظر نقشه فوق‌العاده‌ای است، ثمین!! اما همه بچه‌های کلاس فصل بهار را خوب می‌شناسند، چرا در مورد "بهار واقعی" کاری نمی‌کنی؟". ثمین کمی متعجب و حیران شد.

مادر گفت: "نگران نباش کمکت می‌کنم تا این پروژه رو پیش ببری و در مدرسه اجرا کنی". ثمین با تکان دادن سر مصمم به داخل رفت در حالی که ذهنش درگیر موضوع طرح یعنی "بهار واقعی" بود.

فصل دوم: برنامه ریزی

ثمین و مادر بقیه روز را صرف طرح ایده‌های خود برای طرح بهار واقعی کردند. مادر و ثمین می‌خواستند پروژه آموزشی، سرگرم کننده و پر از شگفتی باشد. مادر او را راهنمایی می‌کرد و ثمین یادداشت برمی‌داشت و نقشه می‌کشید، او خنده‌های همکلاسی‌هایش را در حالی که هر کدام به دنبال سرنخ‌های پنهان می‌گشتند، تصور می‌کرد که به آنها چیز جدیدی در مورد بهار واقعی یاد می‌دهد.

بعد از ظهر شد، مادر و ثمین طرح‌های رنگارنگ خود را در کف اتاق نشیمن پخش کرده بودند. ثمین گفت: "نگاه کن ماما!" می‌توانم سرنخ‌هایی در اطراف زمین بازی مدرسه پنهان کنم و هر سرنخ می‌تواند معمایی در مورد بهار واقعی باشد!"

مامان گفت: "حتی می‌توانیم برای برندگان جایزه داشته باشیم!". ثمین در پاسخ به مادر گفت: "خیلی عالیه ماما معلم عزیزم، حالا به برنده‌ها چی جایزه بدیم".

"یک سبد پر از کتاب چگونه؟ هر کس هر کتابی رو که دوست داشت به اختیار خودش انتخاب می‌کنه! ما سال گذشته پروژه باغ مدرسه رو داشتیم. بذرهای رو با هم کاشتیم، بهشون آب دادیم، کم کم دانه‌ها جوانه زدن و باغچه مدرسه پر از گل‌های رنگارنگ شد. اما امسال قراره باغ قلبمون را گلکاری کنیم هر کدوم از این کتاب‌ها بذر علم و دانش رو تو قلبمون می‌کاره و با توجه و تمرکز و عمل به نکته‌های کتاب‌ها وجود ما میشه یه باغ زیبا!". ثمین در حالی که قلبش از خوشحالی می‌تپید فریاد زد، "مامان معلم عزیزم، چه عبارت عجیبی باغ قلب!!!". مادر گفت: "بیا شروع کنیم به ساختن معماها و سرنخ‌ها و برنامه‌ریزی مسیر!". چند ساعت گذشت، مادر و ثمین خستگی ناپذیر کار کردند.

آنها جملاتی در مورد ویژگی‌های بهار واقعی، روی کارت‌های رنگی نوشتند و با چسب، نقاشی‌های زیبایی به هر سرنخ وصل کردند. آنها حتی حقایقی را در مورد اهمیت آمدن بهار واقعی در کارت‌ها درج کردند. هنگام غروب بود، ثمین احساس کرد دستاورد او و ماما چیزی واقعاً خاصی است. او نمی‌توانست صبر کند و عجله داشت که همکلاسی‌هایش را از این هیجان بهاری مطلع کند.

نمونه ای از سوالات



این لقب در مورد کدام امام است؟

از القاب خاص امام، "عَوْتُ الْفُقَرَاءِ فریادرس فقیران" است.



این حدیث در مورد کدام امام است؟

پیامبر فرمود: "فردی از اهل بیت من خارج می شود که اسم و خلق او همانند من است و امت من همانند پرنده که به لانه اش رجوع کند به او رجوع می کنند".



جای خالی را پر کن!!

..... و حقیقت آب حیات است که با بارش بدون منت خود، همه عوامل رشد و حیات را مهیا می کند.

- ولایت و امامت
- توحید و نبوت
- توحید و معاد



این فراز دعای عدیله در مورد کدام امام است؟

بِقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا وَ يُمْنُهُ رِزْقَ الْوَرَى
به بقایش دنیا باقیست، و از برکتش بندگان روزی یافته اند.



بهار واقعی کیست؟

السلام علی ربیع الانام
سلام بر بهار مردمان

فصل ۳: روز پروژه فرا رسید

روز اجرای پروژه فرا رسید. خورشید درخشان و روشن بود و آسمان آبی تر از همیشه. پرندگان با شادی تمام جیغ می زدند. ثمین به نزدیکی های مدرسه که رسید، قلبش از هیجان می تپید. سرنخ هایی را در اطراف زمین بازی مدرسه پنهان کرد مامان معلم هم به او پیوست و با هم پاکت های رنگارنگ پر از معماها را جاسازی کردند و دستورالعمل های کار را در گوشه و کنارهای مختلف حیاط مدرسه گذاشتند.

آنها پاسخ نهایی را در سبد تزئین شده ای از کتاب زیر درخت بلوط بزرگ، قرار دادند.

با نواخته شدن زنگ، دانش آموزان سر صف ایستادند. بعد از مراسم صبحگاهی، مدیر از ثمین که در صف ایستاده بود خواست که عملیات امروز را برای بچه ها توضیح دهد.

ثمین در حالی که گونه هایش از هیجان سرخ شده بود روبروی آنها ایستاد....سلام بچه ها! امروز، ما به یک پروژه ویژه بهاری دعوت هستیم! وقتی صدای زنگ را شنیدید شما باید به دنبال سرنخ هایی بگردید تا چیزهای شگفت انگیزی در مورد بهار واقعی بیاموزید!"

صدای شادی دانش آموزان بلند شد و ثمین احساس شادی می کرد. او قوانین کار را توضیح داد و اولین سرنخ را به آنها داد، که بچه ها را به سمت گنج هدایت می کرد. بیایید ببینیم چه کسی می تواند سوالات را سریعتر جواب دهد! او بچه ها را تشویق کرد، و با صدای زنگ عملیات آغاز شد.

فصل ۴: اجرای پروژه

ثمین نگاه می کرد که همکلاسی هایش چه طور دور زمین بازی می دوند و خنده و هیجان فضای مدرسه رو پر کرده، آنها به تکاپو افتاده بودند تا سرنخ بعدی را بیابند، مدیر و معلم مدرسه به هدایت تیم ها کمک کردند، و ثمین مشتاقانه منتظر لحظه ای بود که آنها پاسخ نهایی را کشف خواهند کرد.

همکلاسی ها با هم کار می کردند، دانش را به اشتراک می گذاشتند و سرانجام، آخرین سرنخ همه را به درخت بلوط کهنسال هدایت کرد.

ثمین با تمام وجود فریاد زد: "اگه سوال نهایی را حل کنید، جایزه مال شماست!" با عبارات متمرکز، تیم ها دور هم جمع شدند، زمزمه و بحث کردند تا جواب نهایی را پیدا کنند.

با رسیدن گروه اول به سبد، صدای تشویق بلند شد و هوا پر از خنده های پیروزمندانه شد، "بچه ها به کتاب هایی که با روبان ها و تم بهاری تزیین شده بود، رسیدند. قلب ثمین از خوشحالی می تپید. جواب سوال "بهار واقعی کیست"، چشمان بچه ها را از شوق به بارش انداخت. اشک بود که از چشمانشان سرازیر بود.

مدیر مدرسه گفت: "از همه شما برای شرکت در این هیجان بهاری متشکریم! از ثمین و خانم معلم هم به خاطر طرح جالبشان سپاسگزارم. بچه ها به یاد داشته باشید، بهار تنها یک فصل نیست. بهار تنها رویش گل ها و جوانه زدن درختان نیست؛ بهار واقعی امام ماست که ربیع الانام است. فصل بهار به فرمان خدا در نظام آفرینش، طبیعت مرده را حیات می دهد و گلها و گیاهان را زنده می سازد. همان خدایی که زمین مرده را بهاری می کند برای بهاری کردن دل من و شما بچه های عزیز بهاری آفریده است که زیباتر از آن نیافریده. دل های مرده انسان ها هم بهاری می خواهد که آنها را زندگی بخشد و از حیات معنوی بهره مند گرداند. جان های افسرده بشر هم بهاری می خواهد که آنها را نشاط دهد و از خرمی و شادابی برخوردار سازد.

قلب های پژمرده آدمیان هم بهاری می‌خواهد که آنها را طراوت بخشد و از سرچشمه آب حیات ابدی سیراب نماید. آری، همانگونه که در دنیا بهار می‌رسد و طبیعت خاموش و مرده را زنده می‌کند، در نظام معنوی نیز بهاری وجود دارد که دل‌های پاییزی را پر شکوفه می‌گرداند و مردم را روح می‌بخشد.

این بهار حیات آفرین قلب‌ها، قلب عالم امکان، حضرت مهدی امام زمان (علیه السلام) است، چنان که در زیارت ایشان عرضه می‌داریم:

(السلام علی ربیع الانام و نضره الایام).

(سلام بر بهار جهانیان و خرمی بخش روزگاران).

مدیر اضافه کرد به گفته یکی از بزرگان: "یکی از اوصاف امام زمان «ربیع الانام» است؛ یعنی بهار ملایم که نه سرمای تند دارد و نه گرمای تند» بهار دوره اعتدال فصول است، بهار زمان میانه‌روی فصل‌هاست و هیچ چیز در بهار انسان را اذیت نمی‌کند، نه گرمای بهاری نه سرمای آن. اگر کسی به حضرت پیوندد او نیز بهاری می‌شود و دارای اعتدال می‌گردد نه افراط دارد نه تفریطی. نه تنها عاقل است که عاشق نیز هست^۱."

سلام بر تو ای گنج ودیعه شده در خزائن الهی و سلام بر روزی که به یمن جاری شدن احکام خدا، درخت شادی انسان شکوفه خواهد داد.

آیا می‌خواهید از این بهار طراوت آفرین و روح افزای الهی فیض ببرید و گل‌های رنگ پریده و پژمرده دل‌هایتان را پر صفا و سرشار از حیات و شادابی نمائید؟ پس با او ارتباط معنوی پیدا کنید و اندیشه و قلب خود را با آن کانون رحمت خداوندی پیوند دهید. راه پیوند با امام زمان عج، دو شرط اساسی دارد: یکی معرفت و دوم محبت. البته معرفت، پایه اصلی دوستی و مودت است و هر چه انسان در شناخت امام زمانش بیشتر موفق شود، از چشمه زلال مهر محبت او بیشتر می‌نوشد و سیراب‌تر می‌گردد. برای رسیدن به معرفت و محبت باید از قرآن و سنت اهل بیت علیهم السلام کمک گرفت و در انجام تکالیف دینی مان دقت بیشتری بکنیم.

^۱ از بیانات آیت الله الهی

فصل پنجم: جشن بهاری

پس از اجرای پروژه بهاری، مدیر مدرسه گردهمایی کوچکی برای آمدن بهار واقعی برگزار کرد. معلمان میزهایی با لوازم هنری در حیاط مدرسه چیدند و به دانش آموزان این امکان را دادند که خودشان آمدن بهار واقعی را در یک روز به یادماندنی روایت کنند. مدیر گفت: "اگر اهل نقاشی هستید با نقاشی و اگر اهل ادبیات هستید با نوشتن انشا یا نامه‌ای علاقه خود را به امام نشان دهید".

ثمین یک نقاشی دیواری زیبا کشید و با دستان رنگی، به دوستانش پیوست. او با نگاهی به مریم گفت: "امروز بهترین روز زندگی من بود" و مریم که غرق کشیدن نقاشی خود بود گفت: "طرح تو شگفت انگیز بود، ثمین! من چیزهای زیادی در مورد امام یاد گرفتم". ثمین با برقی که در چشمانش از شوق می درخشید گفت: "بله، ما قطعاً باید هر روز یک کاری برای جلب محبت امام و شناختن ایشان انجام دهیم". آن طرف دیگر حیاط مدرسه بابای مهربون مدرسه در حالی که در حال جارو کشیدن بود با صدای محزون و پخته خود، شروع به خواندن کرد:

دیده در حسرت دیدار شما مانده هنوز و به امید نگاهت دل ما مانده هنوز

فقرا پیش کریمان که معطل نشوند منتظر بر سر راه تو جدا مانده هنوز

می شود دیدن روی تو نصیبم یا نه؟ دل من بین همین خوف و رجا مانده هنوز

آن شب، تمام بچه های مدرسه در قنوت نمازشان دعای سلامتی امام زمان را خواندند و با خاطره‌ای بهاری به خواب رفتند.

فصل ششم: باشگاه طلوع خورشید

اردیبهشت ماه فرا رسید. در کلاس، معلم از پروژه جدیدی صحبت کرد او گفت: "این پروژه فرصتی است برای گسترش پیوند محبت و معرفت ما با امام زمانمان!". قلب ثمین از هیجان به تپش افتاد. ثمین گفت: "خانم معلم ما می‌توانیم فضایی ایجاد کنیم که همه بتوانیم درباره امام شناخت بیشتری پیدا کنیم؛ کتابخانه مهدوی چه‌طور؟ چرا ما در کتابخانه مدرسه کتاب مهدوی نداریم؟".

معلم لبخندی زد و گفت: "این یک ایده فوق العاده است، ثمین! ما می‌توانیم یک باشگاه راه اندازی کنیم و همه را در این فرآیند معنوی مشارکت دهیم. موافقت کنید که با هم در مدرسه یک "باشگاه طلوع خورشید" راه اندازی می‌کنیم. کتابخانه هم ایده خیلی خوبی به یاری خدا، این دو ایده را با هم پیش خواهیم برد.

ثمین موجی از شادی را در قلبش احساس کرد. با گذشت چند هفته، "باشگاه طلوع خورشید" شروع به کار کرد و همچنین با همت مدیر و والدین بچه‌ها، کتابخانه تخصصی مهدوی در مدرسه برپا شد. قفسه‌های کتابخانه به خود می‌بالید که با کتاب‌های مهدوی کودکان و نوجوانان تزیین شده است. عنوان کتاب‌ها بچه‌ها را مشتاق یک سفر خارق العاده کرده بود، سفری معنوی برای شناختن بیشتر امام زمان ع.

- کتاب من امام زمان(عج) را دوست دارم
- کتاب هیچ کس به من نگفت....
- کتاب آقا مهدی جان سلام
- کتاب قصه هایی از امام زمان(عج)
- کتاب پرنده آرزو: قصه هایی از زندگی امام زمان (عج)
- کتاب پدری مهربان برای همه
- کتاب مجموعه آرزوهای آسمانی

در قفسه کتابخانه نمایان بود. بچه‌ها بعد از ظهرهای خود را در کتابخانه می‌گذراندند و کتاب‌هایی در مورد امام مطالعه می‌کردند. گروهی از بچه‌ها برش‌هایی از کتاب‌های مهدوی را تایپ کرده تا به تعدادی چاپ و تکثیر کنند و بین مردم کوچه و خیابان توزیع نمایند. گروه دیگری از دانش‌آموزان تصمیم گرفتند فضای مدرسه را با گلهای آفتابگردان تزئین کنند، پوسترها و روزنامه دیواری‌هایی را که از خلاصه کتاب‌ها

تهیه کرده بودند، آویزان کردند و در معرض نمایش گذاشتند. باشگاه طلوع خورشید فضایی شد پر جنب و جوش از معرفت و شناخت و محبت نسبت به امام زمان.

ثمین به پوسترها و کاغذ دیواری بچه‌ها خیره مانده بود. وزش باد پوسترها را حرکت می‌داد، ناگهان کاغذی به پایین بال زد و آرام در دست ثمین خود را جا داد. این یک بروشور بود که با حروف درشت، در آن نوشته شده بود:

"من احبنا فلیعمل بعملنا هر کس که ما اهل بیت را دوست دارد باید در عمل با ما باشد."^۲

سعی کن با کردار نیک و اخلاق نیکو به فکر امام زمانت باشی.

"راستی! آیا ما می‌توانیم یک آفتابگردان باشیم؟ آفتابگردان، یعنی گلی که شب‌ها غمگین از فراق خورشید، تا به صبح انتظار می‌کشد. وقتی خورشید نیست، غمگین است و زانوی غم در بغل دارد، ولی وقتی خورشید طلوع می‌کند، سرش را بلند می‌کند. گویی در طول شب دلش برای خورشید تنگ شده و حالا نمی‌خواهد حتی لحظه‌ای از آفتاب روی بگرداند. او گرچه رویش سیاه است، ولی گلبرگ‌های زردش نشانه‌ای از خورشید دارند. حتی نام او نیز حکایت از محبت و شیفتگی‌اش دارد.

اگر ما نیز چون آفتابگردان همیشه به دور امام خود بچرخیم، نشانه‌هایی از آفتاب هستی خواهیم داشت. گرچه گناه بسیار داریم و روسیاهیم، ولی می‌توانیم با پیروی از آفتاب عالمتاب امام زمان دل‌هایمان را چون گلبرگ‌های آفتابگردان نورانی کنیم."^۳

این جملات در ذهن ثمین ماندگار شدند و در افکارش مدام تکرار می‌شد که رو به سوی نور داشتن را از گل آفتابگردان بیاموز.

^۲ امام علی علیه السلام بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۰۶

^۳ برشی از کتاب در دجانه غیبت و راههای درمان آن نوشته مهندس ابراهیم حنیف نیا ص ۷۱

فصل ۷: نگرش ویژه

روزی ثمین، مادرش را دید که کلی خوراکی‌های خوشمزه آماده کرده از او پرسید: "مامان جون چه خبره؟ مهمون داریم؟". مادر خندید و گفت: نه، !!! ثمین بیشتر تعجب کرد و گفت: "پس چه خبره که این همه خوراکی خوشمزه دارید آماده می‌کنید؟!" مادر گفت: این‌ها را می‌خوام بسته‌بندی کنم و برای افراد نیازمند محله ببرم. مادر به ثمین گفت: "بیا تو چند تا برگه ای که آماده کردم از طرف امام زمان عج این جمله‌ها را که بهت می‌گم با دست خط خوش بنویس، لوله کن و دورش رو با ربان رنگی به صورت پاپیون دربیار تا تو بسته مواد غذایی هر خونه بگذارم پایین هر برگه هم بنویس اللهم عجل لولیک الفرج بحق حضرت زینب". از شوق اشک در چشمان ثمین حلقه زد و آرام شروع به نوشتن جمله‌های مادر کرد.

من تو رو خیلی دوست دارم، من تو رو فراموش نمی‌کنم، من همیشه برات دعا می‌کنم، من دوست دارم تو یکی از یاران من بشی، وقتی که من پیام همه ی بچه ها شاد و خوشحال میشن... من همه ی شما رو دوست دارم، همیشه برای آمدن من دعا کن... من تو رو دوست دارم، تو خیلی برای من مهمی، با دوستات مهربون باش، با پدر و مادرت مهربون باش، برای من دعا کن تا هر چه زودتر پیام، از خوشحالی تو من هم خوشحال می‌شم، من همیشه به یادت هستم، تنبلی و بی حوصلگی ممنوع، حسادت ممنوع، عصبانیت ممنوع و -

بسته‌ها که آماده شد ثمین با مادرش به در خانه افرادی رفتند که تا به حال آنها را ندیده بود. وقتی در خانه ای را زدند، زنی با چشمان خسته در را باز کرد. با دیدن آنها که بسته ای را در دست داشتند، متعجب شد... خیلی ممنونم! شما خیلی مهربانید و در حقم لطف کردید!" مادر در جواب تشکر او گفت: "برای بزرگتر و ولی نعمت‌مان دعا کنید که همه لطف‌ها از ناحیه اوست، این از طرف امام زمان است، همین لحظه برای فرج امام مان دعا کنید". با گفتن این جمله اشک از چشمانش سرازیر شد و یک صدا اللهم عجل لولیک الفرج را زمزمه کردیم.

در راه برگشت ثمین به چرخش برگهای درختان در هوا نگاه میکرد و ماجرای آن روز برایش آغاز یک نگرش جدید بود، نگرش فوق العاده ای که مادر یادش داد: "هر عملکرد ارزشمندی که انجام می‌دهیم به این علت است که در آغوش امام زمان جای گرفته‌ایم، بنابراین از دیگران توقع سپاسگزاری و قدردانی نداریم؛ هر کس هم بخواهد از ما تقدیر و تشکر کند، می‌گوییم برای بزرگتر و ولی نعمت دعا کن که همه لطف‌ها از ناحیه اوست".

فصل ۸. پروژه ایجاد تغییر مثبت

خانم معلم پروژه جدیدی را در کلاس اعلام کرد: "ما می‌خواهیم کار خاصی را آغاز کنیم. این پروژه "پروژه سازندگان تغییر" نام دارد. هر یک از شما موضوعی را انتخاب خواهید کرد که به آن علاقه دارید، درباره آن تحقیق کنید و پروژه ای ایجاد کنید که هدف آن ایجاد تأثیر مثبت در جامعه باشد و یک قدم نزدیک‌تر شدن به ظهور".

ذهن ثمین فوراً از ایده‌ها غوطه‌ور شد، اما ماجرای دیروز مدام در ذهنش پخش می‌شد. او گروهی از بچه‌های هم سن و سالش را در ایستگاه مترو دیده بود که گل و دستمال کاغذی می‌فروشنند. متعجب مانده بود که این بچه‌ها چه داستانی دارند. آن شب، وقتی ثمین با دفترچه طراحی خود در اتاقش نشسته بود، به این فکر کرد که چگونه می‌تواند کمکی به بچه‌های کار کند. او خودش چیز زیادی نمی‌دانست، اما می‌دانست که خلاقیت و اراده لازم را برای انجام یک پروژه جدید دارد.

چشمان او به پوستری از حدیث امام علی علیه السلام که به دیوار اتاقش زده بود افتاد که "هر آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بپسند" و جرقه‌ای در ذهنش برانگیخته شد، ثمین تصمیم گرفت پروژه خود را بر فقر متمرکز کند و هدفش این بود که آن را بهتر درک کند و اقدامی، هر چند کوچک، برای کمک به بچه‌های نیازمند انجام دهد.

روز بعد، ثمین بعد از کلاس پیش معلم رفت. او در حالی که کمی نگران بود گفت: "خانم معلم، من می‌خواهم پروژه خود را با موضوع فقر انجام دهم". خانم معلم به گرمی لبخند زد و گفت، "این یک انتخاب فوق العاده است، عزیزم. این یک موضوع مهم است، و من خوشحالم که شما به آن علاقه دارید من از شما انتظار دارم که یک کار عالی انجام دهید".

ثمین چند هفته‌ای را صرف خواندن مقالاتی با موضوع فقر کرد. روز پنج شنبه ای بود، ثمین تصمیم گرفت به ایستگاه مترو برود، جایی که چند دختر بچه هم سن و سال او مشغول فروختن گل و دستمال کاغذی و... بودند. او یک دفترچه یادداشت و چند ساندویچ که با کمک مادرش درست کرده بود به همراه برد. وقتی به بچه‌ها رسید، قلبش با ترکیبی از هیجان و اضطراب به تپش افتاد. ساندویچ‌ها را به آرامی بلند کرد و گفت: سلام، من مقداری غذا براتون آوردم".

"دختر بچه ای با چشمانی خواب آلود جلو آمد. او با پذیرفتن غذاها گفت: "از تو متشکرم من جوانه هستم".

او با لبخند گفت: "من هم ثمین هستم. من در حال انجام پروژه ای برای مدرسه ام هستم و امیدوارم با تجربیات شما اطلاعاتی کسب کنم". جوانه سری تکان داد و به او اشاره کرد که بنشیند. همانطور که آنها صحبت می کردند، ثمین از زندگی جوانه مطلع شد. مادرش را در دو سالگی از دست داده و پدرش به خاطر بیماری دیگر توانایی کار کردن نداشت. جوانه از چالش هایی که با آن روبه رو بود گفت. ثمین با دقت گوش داد و قلبش از همدلی به تپش افتاد.

در کلاس ثمین یافته های خود را با همکلاسی هایش در میان گذاشت. سخنرانی او مملو از اشتیاق و صمیمیت بود و همکلاسی ها با دقت گوش می دادند، حتی برخی اشک هایش را در حین بازگویی داستان جوانه پاک می کردند. مریم گفت: "چه کاری می توانیم برای کمک به او انجام دهیم؟"

ثمین متفکرانه پاسخ داد: "خب، من به راه اندازی یک باغ اجتماعی فکر می کنم. می توانیم سبزیجاتی را در حیاط مدرسه پرورش دهیم و آنها را با نیازمندان تقسیم کنیم".

همکلاسی های ثمین پیشنهادهایی در مورد چگونگی ایجاد باغ در مدرسه ارائه دادند. آنها آخر هفته مشغول کار شدند. معلم تاریخ از این شور و شوق به وجد آمده بود. او گفت: "من به همه شما افتخار می کنم. اینگونه است که تغییر با یک ایده و تمایل به انجام آن آغاز می شود".

ثمین هیجان عجیبی داشت که قبلاً هرگز تجربه نکرده بود. او می دانست که کارشان آسان نیست، اما با همکاری دوستان و باشگاه طلوع خورشید مدرسه، مصمم بود باغ با موفقیت به ثمر برسد.

ثمین، همکلاسی ها و حتی برخی از والدین و معلمان در حیاط مدرسه جمع شدند، بیل، دانه و نهال و هر آنچه که لازم بود تهیه شده بود. بچه ها به گروه هایی تقسیم شدند و هر کدام وظایفی را انجام دادند، فضا پر از خنده و پیچ و پچ شد. ثمین با کسب اجازه قبلی از مدیر مدرسه، جوانه را هم دعوت کرده بود تا او هم در این کار شرکت کند. آنها با هم تکه هایی از خاک را کردند و خاک را برای کاشت آماده کردند. ردیف های نهال روی زمین ها قرار گرفتند و حس موفقیت فضا را پر کرد. ثمین به دوستانش نگاه کرد، چهره های خاک آلودشان از حس همدلی و مهربانی می درخشید. در پایان روز، آنها مجموعه ای از

سبزیجات و گیاهان صیفی را کاشتند. ثمین عقب ایستاد نگاهی کرد؛ باغ شان کوچک به نظر می‌رسید، اما شروعی تازه برای مهربانی و همدلی بود.

هفته‌ها گذشت، باغ شکوفا شد. ثمین و دوستانش به نوبت بعد از مدرسه از گیاهان مراقبت میکردند، آنها را آبیاری کرده و از سلامت آنها مطمئن می‌شدند.

یک روز بعد از ظهر، هنگامی که ثمین در حال آبیاری بود، متوجه شد که مدیر مدرسه گروه کوچکی از کودکان کار را به مدرسه آورده و می‌خواهد الفبا را آنها یاد بدهد، چشمان بچه‌ها از مهربانی مدیر برق می‌زد. ثمین متوجه شد که باغ مدرسه تنها یک منبع تولید غذا نیست بلکه محلی برای یادگیری و مهربانی شده است.

کم‌کم باغ به ثمر نشست. گوجه‌فرنگی، خیار، هویج و سبزی‌ها در زیر آفتاب گرم رشد می‌کردند و آماده برداشت بودند. ثمین و دوستانش، مدیر و معلمان مدرسه و والدین آمده بودند تا سبزیجات تازه را بچینند. خنده و پیچ‌پیچ فضا را پر کرده بود. جوانه با ثمین ایستاده بود و لبخندی بر لب داشت و مهربانی را تماشا می‌کرد. در حالی که صدایش پر از قدردانی بود، گفت: "ممنون، ثمین". ثمین لبخندی زد، چیزی نگفت، یاد گفته مادرش افتاد که می‌گفت از من تشکر نکن از بزرگتر و ولی نعمتم تشکر کن و..."

بعد از برداشت محصولات، همه مشغول بسته‌بندی کردن سبزیجات شدند و در همین حین مدیر مدرسه جمله‌ای از زیارت جامعه کبیره را برای بچه‌ها تفسیر کرد و گفت: "خدای سبحان به وسیله چهارده معصوم بارانی سودمند ایجاد می‌کند. باران، بارشِ برکات دائم در زندگی ما است که به واسطه‌ی چهارده معصوم بر ما می‌بارد. در زمان ما خیرات و برکات از سوی امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌ش بر ما نازل می‌شود و اگر این خیرات و برکات نبود، سرزمین وجودی ما خشکیده و خالی از هرگونه عمل صالح و خیررسانی به دیگران بود ما مدام سر سفره امام زمان هستیم؛

پس همگی دستانتان را رو به آسمان بگیرید و با هم خالصانه از خدا بخواهیم:

"اللهم عجل لولیک الفرج" و

"اللهم بارک لمولانا صاحب الزمان"

مدیر گفت: "بچه‌های عزیزم شما در این پروژه، باغبانی را خودتان تجربه کردید و متوجه شدید که این چنین نیست که باغبان تنها بذر خوب تهیه کند، در خاک بکارد و از جوانه زدنش دلخوش باشد، او باید دائم محصولش را آبیاری کند، علف‌های هرز را از بین ببرد و مدام از گیاه مراقبت کند، تا بالاخره محصولش به ثمر نشیند. حال می‌توان گفت که زحمات امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه برای رشد هریک از ما، تلاش‌هایی است مدام، همچون باغبانی که دائم در رنج و زحمت است تا به ثمر رسیدن محصولش را ببیند. خدا می‌داند وجود مقدس امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه چقدر رنج و تلاش را متحمل است تا تک تک ما از عیب‌هایمان جدا شویم و در مسیر رشد معنوی گام برداریم! چقدر برایمان زحمت کشیده است تا شرها و وسوسه‌های شیطانی را از زندگی‌مان دفع نماید! پس بچه‌ها همان‌طور که در حدیث داریم که "كُونُوا لَنَا رَيْنًا زَيْنًا ما اهل بیت باشید"، باید هر کدام‌مان سعی کنیم با نیت خوب، افکار و اعمال شایسته مایه فخر امام زمانمان باشیم".

"بچه‌ها خوب است بدانید که یکی از القاب امام زمان ع که در دعاها ذکر شده «بهاء العالمین» است. «بهاء» یعنی زیبایی چشمگیر و خیره کننده. هر فردی که دارای کمالی است مثلاً عالم است، خوش اخلاق است یا مهربان است به خاطر تلاش‌هایی است که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه برای ارتقاء علمی و اخلاقی او متحمل شده است تا او عالم، خوش اخلاق و مهربان بشود.

قلب هر یک از ما می‌تواند به عنوان محل استقرار امام زمان انتخاب شود و خداوند امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را به عنوان امانت در آن جای دهد. اما قلبی می‌تواند به عنوان قدمگاه ولیّ خدا برگزیده شود که از عشق و معرفت او نورانی باشد، محبت بیگانه‌ای به آن راه پیدا نکند. اگر از حریم دلمان حفاظت کنیم، فضای وجودمان پاک می‌شود و دیگر قابلیت دارد که قرارگاه امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه باشد. پس بیایید با هم دعای سلامتی امام زمان را زمزمه کنیم". صحبت‌های خانم مدیر به دل ثمین نشست از عمق وجود دعا خواند و از خدا خواست که او و همه بچه‌های دنیا زینتی شوند که امام دوست دارد.

پروژه ثمین نه تنها برای نیازمندان غذا فراهم کرد، بلکه خانواده‌ها را تشویق کرد تا اقدام موثری در گسترش مهربانی به دیگران به عشق امام زمان ع انجام دهند. پروژه‌های جدیدی در شهر جوانه کوچولو،

شروع به جوانه زدن کرد، که هر کدام به روش خاص خود قصد داشتند مهربانی را تمرین کنند تا جامعه‌ای قوی‌تر و دلسوزتر بسازند که مورد رضایت امامشان باشد؛ چرا که خود امام فرمودند: "یک دلیل دوری مردم از امام این است که به ضعیفان نمی‌اندیشند و به حالشان رسیدگی نمی‌کنند".

بخش کاربرگ‌ها و نکته‌ها



من امام زمان را دوست دارم

پس

هر روز یک سوره یاسین و یک زیارت ال یاسین به امام زمانم هدیه می کنم.

السلام علیک بجوامع السلام



کلمات پنهان شده از زیارت ال یاسین در این جدول آمده است،

ببین می توانی این کلمات را پیدا کنی.

ر	م	م	و	ن	ا	ش	ر	ع	ب	ا
ج	و	ا	ل	س	ل	ا	م	د	ر	ن
ع	ل	ل	د	و	س	م	د	و	ی	ا
ت	ا	ا	د	ع	ل	ی	ک	و	م	و
ک	ی	ی	ن	ت	ا	ن	ص	ک	ن	ل
م	ب	ج	و	ا	م	ع	ن	ل	ک	ی
ح	ق	ل	ا	ر	ی	ب	ف	ی	ه	ا

و [آن] سفیدی پیشانی ستوده شده را.



				ا		ا	
			ل	ا	ل		
		ل		ر	ر		
	هـ		ش	ا	ا	ن	
م		ى	ل	ل			ى
	د	ط	ط	ح	و		
هـ	ل	ل		م	ا		
ع	ع			ى	ل		
هـ	هـ			د	غ		
				هـ	ر		
					هـ		

من امام زمان را دوست دارم

پس

من هر روز ۲۱ سوره توحید را به امام زمان هدیه می کنم.



حدیث قدسی از خداوند به پیامبر در شب معراج در جدول زیر آمده است، ببین می توانی آن را پیدا کنی.

ک	ه		ر	د		
م	ن	ب	ی	ا		ا
ا	و	د	و	س	ت	ر
و	ه	ا	و			م
م		ر		س		
ا	و				ت	
ر	ا	ع	ا	ش	ق	ا
د	و	س	ت			ن

من امام زمان را دوست دارم

پس

من همیشه در قنوت نمازم دعای اللهم کل ولیک می خوانم.

صبح که از خواب بیدار می شوم اول به امام زمان سلام می دهم.

شب هم قبل از خواب به امام زمان سلام می دهم.

در طول روز هم سعی می کنم شروع هر کار مهمی

مثل درس خواندن، مطالعات مختلف، آزمون و

امتحانات و ... اول بسم الله الرحمن الرحیم بگویم

و بعد به امام توجه می کنم و از ایشان کمک می گیرم.

من از خدا تشکر می کنم که دوستدار خدا و اهل بیت وامام زمان هستم.



صبح و شب به یاد او باشیم ...

سعی کنیم توجه به اولیاء خدا، به وجود مقدس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)، مختص به حال سختی نشود.

صبح که بیدار می شویم، اگر یاد او باشیم، به نفع ماست.

شب، اگر با یاد او باشیم، به نفع خود ماست.

در طول شب و روز، هر چه دل ما بیشتر به او توجه داشته باشد، ارتباط ما با مرکز نور، علم و رحمت

بیشتر می شود. ایشان مجرای فیض خدا هستند. (آیت الله مصباح یزدی رحمه الله علیه)



من امام زمان را دوست دارم

پس



من هر روز صبح و شب ۱۰۰ مرتبه

دعای اللهم عجل لولیک الفرج را با

شوق از خدا می خواهم.

من و خانواده ام هر صبح جمعه

باهم دعای ندبه می خوانیم.

من این بخش از دعای ندبه را خیلی دوست دارم که می گوید:

"ای عصاره سوره طه! ای عصاره آیه های محکم قرآن که در آن شکی نیست!

ای عصاره سوره یس! ای عصاره سوره ذاریات! ای عصاره سوره طور! ای عصاره سوره عادیات!

تو حقیقت قرآن و سوره های آن هستی! من این گونه تو را صدا می زنم تا بدانم با چه وجود ارزشمندی سخن می گویم، تو حاصل و

فرزند همه کمالاتی هستی که برای هدایت بشر نیاز است. تو تجسم آیات و سوره های قرآن می باشی، تو جان خوبی ها می باشی!"

من امام زمان را دوست دارم

پس.....



من هر روز ۱۰۰ مرتبه صلوات به امام زمان هدیه می کنم.

ما یک خانواده ۵ نفری هستیم.

- قبل از خوردن غذا اول بسم الله می گوییم،

و بعد باهم دعای سلامتی امام زمان را زمزمه می کنیم.

- بعد از اتمام غذا با هم الحمدلله می گوییم و بعد با هم

می گوییم اللهم بارک لمولانا صاحب الزمان.



من امام زمان را دوست دارم

پسی



من هر روز یک حدیث حفظ می کنم
و برای رضایت امام زمان این حدیث
را به دوستم یاد می دهم.

• امام مهدی علیه السلام:

هر یک از شما باید کاری کند که
با آن به محبت ما نزدیک شود.

لطفا کلمات این حدیث را در جدول زیر پیدا کن.

ب	ا	ا	ن	ش	ب	ه
ا	ل		ص	ر		
ی	ر	ا	ک	ر	ی	ت
د	ب		ن	ز	د	ی
	د	ی	د		ت	ه
س	ل	د		د	ب	
م	ب	ش	و	س	و	ح
ا	ز	ن	ش		ش	م

من امام زمان را دوست دارم

پس

من هر روز نماز را اول وقت می خوانم

تا امام زمانم از من راضی شود.

من هر جمعه ترجمه دعای ندبه را می خوانم و بخش
هایی از آن را حفظ کرده ام و با خود زمزمه می کنم.



من هر زمان که به یاد امام می افتم این بخش از دعای ندبه را در ذهنم تکرار می کنم که: "آقای من! اکنون
تو را بهتر شناختم، برای همین از سودای دل از دوری تو ناله سر می دهم و غم جدایی را با تو در میان
می گذارم و می گویم: "کاش می دانستم که کجایی؟ کاش می دانستم در کدامین سرزمین یا منطقه اقامت
داری؟"

من امام زمان را دوست دارم

پس



من هر روز یک نامه به امام زمانم
می نویسم و با امام نجوا می کنم....

نامه ای به امام زمان بنویس و حرف دلت را به امام مهربان مان بگو!!!



من امام زمان را دوست دارم

پس



من هر روز ۵۰ آیه از قرآن کریم
می خوانم و به امام زمانم هدیه می کنم.

یک حدیث از امام باقر العلوم علیه السلام در جدول زیر آمده است، ببین می توانی آن را پیدا کنی.

ی	ر		د	ا	ی	
ا	ت		ل	ه	ا	
د	ا	ی	ت	ی	ب	
	ب		د	ت	س	ا
	ی	ه	م	ه	ا	
ز	ز	ا			م	

من امام زمان را دوست دارم

پس

من هر روز برای سلامتی امام زمانم

صدقه می دهم.

مهدے جان

تمام پنجره ها رو به آسمان باز است

ببار حضرت باران که فصل اعجاز است

کجا قدم زده اے تا ببوسم آنجا را

که بوسه بر اثر پایت عین پرواز است

لطفا در جدول زیر کلمات ابیات بالا را پیدا کن.

پ	ز	آ	ا	ا	ت	ب	ب	ا	ر	ک	ه	ک	ر	ا	ع
ر	د	س	س	ع	م	ح	ض	ر	ت	آ	ن	ج	ا	ث	ی
و	ه	م	ت	ج	ا		ب	ا	ر	ا	ن	ا	م	ر	ن
ا	ا	ا		ا	م	ک	ه	ر			ا	ق	س	پ	ا
ز	ی	ن		ز		پ	ن	ج	ر	ه	ه	د	و	ا	س
	ت	ب	ا	ز	ا	س	ت		و	ب	ر	م	ب	ی	ت
ا	ف	ص	ل	ب	و	س	ه	ب	ه			ب	ب	ت	

من امام زمان عج را دوست دارم



من بعد از هر نماز یک آیت الکرسی می‌خوانم و به امام زمانم هدیه می‌کنم.

یک حدیث از امام علی علیه السلام در جدول زیر آمده است، ببین می‌توانی آن را پیدا کنی.

و							ت		م
						ی			ه
ت			ن						د
ی			ا	س	ت				ی
ا		ر					ت		م
ه	و							م	ا
ن	ج	ا	ت	ب	خ	ش			ا



ما یک خانواده چهار نفری هستیم،

که پدر بزرگ و مادر بزرگ هم

با ما زندگی می کنند.

دو پدر بزرگ و یه مادر بزرگ کنار هم!!!!

مامان و بابای پدرم و بابای مامانم!!!!

ما ۷ نفر هر روز صبح با هم آیه ۸۹

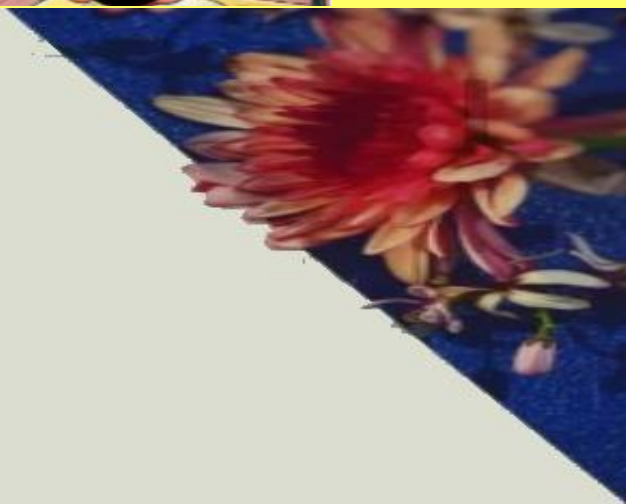
سوره یوسف را می خوانیم.

من و خانواده ام روزانه یک بار با توجه آیه شریفه **يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةِ مُنَاجَاةٍ** **فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ** (آیه ۸۹ سوره یوسف) را می خوانیم و خطاب به امام زمان **عجل الله فرجه** می گوئیم: "ای عزیز، به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و بضاعتی اندک آورده ایم. پیمانه ای ما را پر کن و به ما صدقه بده، همانا خداوند صدقه دهندگان را دوست دارد".

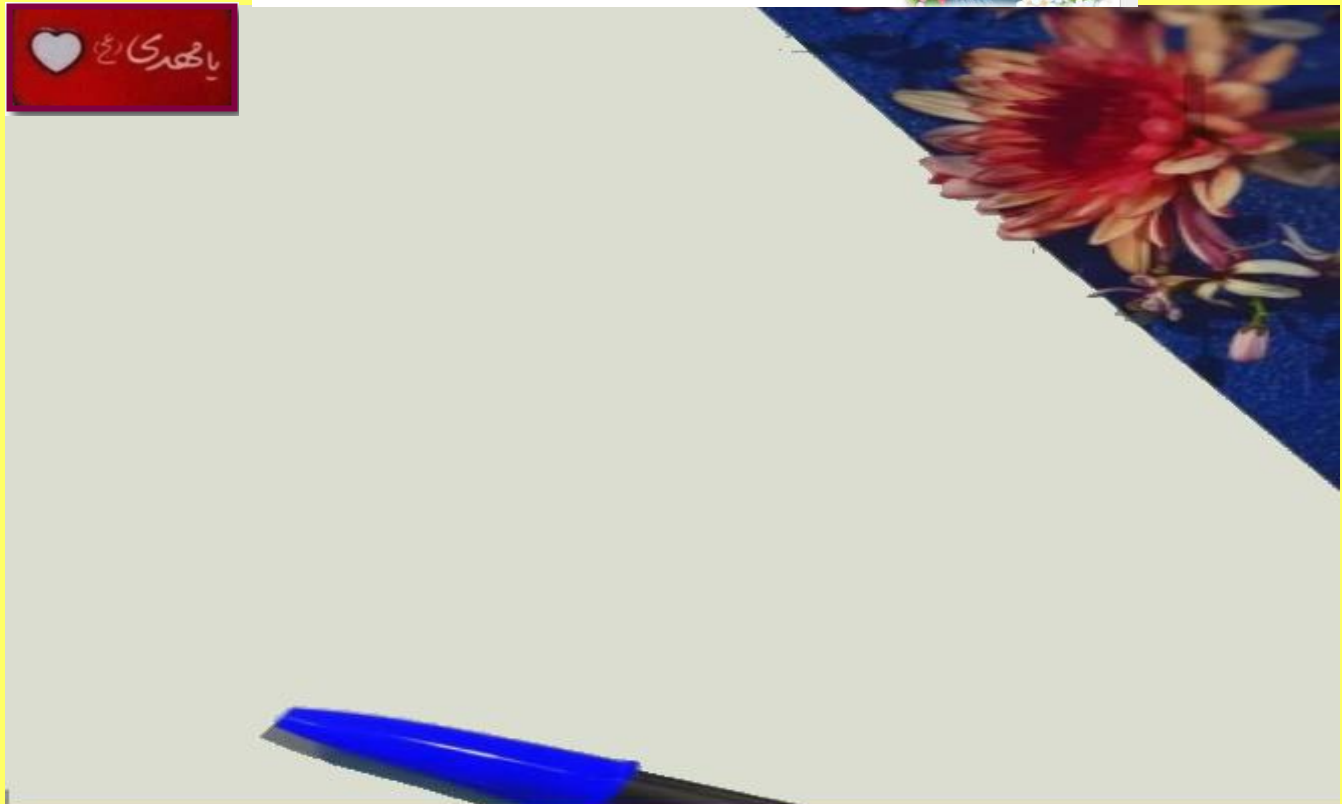
مادرم می گوید: "در طول روز، توجه به این آیه موجب حفظ و تقویت ارتباط ما با امام زمان **عجل الله فرجه** می شود. از یک سو به خود یاد آور می شویم هر لطف و نعمتی که در زندگی از آن برخوردار هستیم، صدقه ای است که از دستان مبارک امام زمان در اختیار ما قرار گرفته است و سعی می کنیم صدقه حضرت را بد مصرف نکنیم و همه مواهب را در مسیر طاعت به کار گیریم. از سوی دیگر مشکلات و گرفتاری های خود را به پیشگاه حضرت عرضه می کنیم و می گوئیم: **"تَصَدَّقْ عَلَيْنَا** اماما به ما صدقه بده". و تنها خدا می داند صدقه ای که از جانب امام عصر **عجل الله فرجه** نصیب ما شود چه کمالات و برکاتی را به همراه می آورد و چه میزان زندگی ما را متحول می کند".

یک داستان کوتاه در مورد ایده اصلی این تصویر بنویسید.

داستان من:



داستان من:



لطفا پاراگراف زیر را بخوانید و تصویری بکشید که ایده اصلی متن را نشان دهد.

امام مهربان‌تر از مادر به فرزند کوچک خود = **الْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ**

امام، همچون مادری است که نیکی‌ها و لطف‌های گسترده‌ای را نثار فرزند کوچک خود می‌کند. کودک، کاملاً به مادر وابسته است. برای هر نیازی سراغ مادر می‌رود و هر مشکلی دارد از او کمک می‌خواهد. مادر نیز می‌داند فرزند کوچکش در همه‌ی امور محتاج اوست. بنابراین هیچگاه کودکش را به حال خود رها نکرده و از رسیدگی به او فرو گذار نمی‌کند. از سوی دیگر، کودک هنگام دوری از مادر بی‌قرار می‌شود و تنها با حضور او به آرامش می‌رسد و مادر که تاب ناآرامی فرزند کوچک خود را ندارد، برای آرام کردن کودک، خود را وقف فرزندش می‌کند. حال امام مهربانتر از مادر به فرزند کوچک خود است را تصور کن.



من و مادرم هر سه شنبه به مسجد جمکران می‌رویم. مادرم زیر لب زمزمه می‌کند که:

سه شنبه ها نسیم جمکرانت

به دل ها می‌دهد حال و هوایی

نشسته بر لب شیعه همین ذکر

کجایی یا اباصالح کجایی؟؟

• راستی شما در مورد مسجد جمکران چه می‌دانید؟

پاسخ‌ها

- ✓ حدیث قدسی از خداوند به پیامبر در شب معراج: مهدی عجل را دوست بدار که من او و عاشقان او را دوست دارم. (غیبت نعمانی ص ۹۴)
- ✓ حدیث از امام باقر العلوم علیه السلام: یاد مهدی عجل ما از یاد همه اهل بیت زیباتر است. (عقد الدرر ص ۶۹)
- ✓ حدیث از امام علی علیه السلام: مهدی عجل ما نجات‌بخش امت و نهایت نورانیت است. (اثبات الوصیه ص ۱۰)



پروژه بهاری

مدرسه من